

تأملی در فلسفه سیاستگذاری عمومی

جهانگیر معینی علمداری^۱

دانشیار گروه علوم سیاسی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران

(تاریخ دریافت: ۹۴/۵/۱۸ تاریخ پذیرش: ۹۴/۶/۳)

چکیده

بازسازی فلسفی سیاست گذاری عمومی و اهمیت تاکید بر زیست جهان و زندگی روزمره در تدوین سیاست ها دو موضوع اصلی این مقاله را تشکیل می دهد. بنابر استدلال نویسنده، به دلایل متعدد سیاست گذاری عمومی نمی تواند از فلسفه فارغ باشد و براساس سه مولفه اصول، ارزش و دانش این موضوع را بررسی می کند. به علاوه، سیاست گذاری عمومی برای بازاندیشی در مبانی خود پیوسته به فلسفه مراجعه می کند. با توجه به این نکته ها می توان از «فلسفه سیاست گذاری عمومی» به عنوان یکی از شاخه های سیاست گذاری عمومی نام برد. وظیفه این فلسفه ارائه پیشنهاد های عملی برای اصلاح و بهبود معرفتی - روشی سیاست گذاری عمومی و نقادی آن می باشد. در همین ارتباط در مقاله حاضر پیشنهادی در این زمینه مبنی بر ضرورت توجه ویژه به زیست جهان و زندگی روزمره در برنامه ریزی ها و سیاست گذاری ها ارائه شده است.

واژگان کلیدی: زیست جهان، فلسفه سیاست گذاری عمومی، بینادهنیت، نظریه انتقادی، جهان

مشترک اذهان، زندگی روزمره.

مقدمه

آنچه در پی می‌آید پیش درآمدی بر رابطه اندیشه و اصلاح در حوزه فلسفه سیاست‌گذاری عمومی است و براساس این پیش فرض که تامل فلسفی مبنای تحول در اندیشه سیاست‌گذاری عمومی را تشکیل می‌دهد، شکل گرفته است، اما آیا این لازم است؟ آیا شناخت مقدمات و الزامات فلسفی افکار جدید می‌تواند معیار مناسبی برای ارزیابی خط‌مشی‌های رایج در سیاست‌گذاری عمومی قرار گیرد؟ پاسخ نگارنده به این پرسش مثبت است. در بخش بعدی مقاله نوعی امکان‌سنجی برای تحول چشم‌اندازهای سیاست‌گذاری عمومی براساس «فلسفه زندگی روزمره» صورت می‌گیرد. ادعای نگارنده این است که با محور قرار دادن دو مفهوم «زیست جهان» و «زندگی روزمره» می‌توان به درک جدیدی از فلسفه سیاسی رسید و سپس این تلقی را به نقطه عزیمتی برای تحقیق در ماهیت سیاست‌گذاری عمومی تبدیل کرد. اگر این امر حاصل شود، آنوقت می‌توان گفت که هدف مولف محقق شده است. زیرا به این ترتیب مبنایی فلسفی برای اصلاح تفکرات رایج در سیاست‌گذاری عمومی پدید می‌آید.

به این منظور رویکرد روش‌شناختی انتقادی اتخاذ شده است. هدف ارائه تفسیری انتقادی از رابطه سیاست و اجتماع است. این امر مستلزم بازاندیشی در رابطه نظر و عمل از یک سو و کاربرد سیاست‌های عملی از سوی دیگر است. همین‌طور، تفسیر انتقادی از جایگاه زندگی روزمره در نظام‌های فکری نیز در این مقاله می‌گنجد. در رویکردهای رایج در سیاست‌گذاری عمومی معمولاً زندگی روزمره به شکلی غیرانتقادی مورد توجه قرار گرفته و بیشتر در سطح کانونی برای اعمال سیاست‌ها از بالا مطرح بوده است. در مقاله این استدلال مطرح می‌شود که بازگشت به زندگی روزمره و نگاه از پایین می‌تواند مبنای انتقادی برای بازنگری در ایدئولوژی‌ها و برنامه‌ها و سیاست‌ها بسازد.

فلسفه و سیاست‌گذاری عمومی

بسیار گفته اند که فلسفه با «کنجکاوی» آغاز می‌شود، اما شاید بهتر باشد که بگوییم فلسفه «در میان اغتشاش» آغاز می‌شود (Haldane, 2000: 1).

در مواردی آشفتگی زمانی بروز می‌کند که میان تاملات و تجربه‌های مان در زندگی روزمره کشمکش یا تعارض بوجود می‌آید. این تعارض‌ها در حوزه سیاست به شکل‌های مختلف ظاهر می‌شود و ایجاد اغتشاش فکری می‌کند. مانند تعارض میان درک موجود از عدالت با نحوه توزیع ثروت، مجاز دانستن یا ممنوعیت برخی سیاست‌ها و تعارض آن با

واقعیتهای جامعه، تعارضهای اخلاقی و نیز کشمکش میان ایده‌ها و آرمان‌ها. به هر حال، این گونه تنش‌ها - دست کم در حیطه اندیشه - گاه می‌تواند بسیار مفید باشد و مبنای ایضاح‌های فلسفی در جهت نوآوری قرار گیرد. در همین نقطه بازنگری‌های فلسفی، با دستاویز رفع اغتشاش فکری، آغاز می‌شود. پالایش زبان فلسفی از همین طریق پیش می‌رود.

اراده معطوف به دانستن / آموختن و نیز طرح پرسش‌های کلی انگیزه‌های اصلی این کوشش‌های فلسفی را تشکیل می‌دهند. البته اگر علاقه‌چندانی به طرح این گونه پرسش‌ها وجود نداشته باشد، طبعاً زمینه‌ای برای طرح مسائل فلسفی پدید نمی‌آید. نمود آن را می‌توان در رشته‌های گوناگون مشاهده کرد. معمولاً یک قاضی از خود می‌پرسد که چه مجازاتی برای فلان متهم در نظر بگیرد، در حالیکه فیلسوف حقوق می‌پرسد، آیا «مجازات» عملی منصفانه است؟. دغدغه یک فرمانده نظامی این است که با استفاده از انواع ترفندهای نظامی در میدان جنگ به نتیجه برسد، در حالیکه فیلسوف جنگ و صلح درباره عادلانه یا ظالمانه بودن جنگ تحقیق می‌کند. یک فیلسوف در حوزه اقتصاد در پی بررسی عملکردهای اقتصادی خاص نمی‌رود، بلکه به طور مثال می‌خواهد بداند که آیا افزایش دخالت‌های دولت در امور اقتصادی می‌تواند تدبیر مناسبی باشد یا خیر. در عرصه سیاست گذاری عمومی نیز فیلسوف به دنبال تعیین درستی یا نادرستی فلان یا بهمان تصمیم نیست، بلکه به پرسش‌هایی از این سنخ می‌پردازد: امر عمومی^۱ چه ماهیتی دارد؟، چه چیز مبنای «خط مشی‌ها»^۲ را می‌سازد؟ و دولت و بخش خصوصی چه نقشی در سیاست گذاری‌ها ایفاء می‌کنند؟

۱) ارزش

به هنگام طرح این پرسش‌های کلی به سختی می‌توان امور توصیفی را از امور هنجاری تفکیک کرد. زیرا ایده‌های بنیادی فلسفی همگی حاصل ارزش - داوری‌های کلیت یافته اند (Heller, 1987: 58). اندیشه‌های فلسفی در باب اموری مانند خیر، زیبایی و حقیقت حاصل این ارزش داوری‌ها هستند. به عبارتی، ایده‌های فلسفی در نهایت یک رشته نقطه نظر^۳ محسوب می‌شوند. در همین حال، تحول در ایده‌های فلسفی، به نوبه خود، به تحول بنیادی در نقطه نظرهایمانجام. البته این ارزش داوری‌های فلسفی نباید ما را از واقعیت‌هایی که ضرورتاً براساس این ارزش داوری شکل نگرفته غافل کند. به علاوه، منافع و اغراض مادی نیز اهمیت دارند و نقش آنها را در داوری‌های سیاسی نباید نادیده گرفت. با توجه به این موضوع آنچه

1 - Public

2 - Policies

3 - Point of views

قبل از هر چیز برای یک «فلسفه انتقادی»^۱ اهمیت دارد، بسط ارزش داورهای انضمامی و تبدیل آن به آرمان‌هایی برای نقد سیاست‌ها و خط مشی هاست (Heller, 1987: 99).

این امر در حیطه فلسفه سیاست‌گذاری عمومی می‌گنجد. به هر حال، فلسفه سیاست‌گذاری عمومی می‌تواند به محملی برای دست‌یابی به اجماع بر سر یک رشته ایده‌های ارزشی^۲ تبدیل شود تا براساس آن چند و چون سیاست‌گذاری به‌بوته نقد گذاشته شود.

با توجه به آنچه گفته شد، به سختی می‌توان در سیاست‌گذاری امور واقع^۳ را از امور ارزش‌گذارانه^۴ متمایز کرد و به طرز اثبات‌گرایانه گزاره‌های توصیفی و ارزش‌گذاری‌های هنجارین را از یکدیگر باز شناخت. دامنه این امر به «منافع» نیز گسترش پیدا می‌کند. در گفتمان‌های موجود، گفتگو درباره منافع خودش دارای یک عملکرد هنجارین است و نمی‌توان منکر شد که دانشمندان علوم اجتماعی و فیلسوفان هر یک، در جریان زندگی سیاسی و اجتماعی، معنای خاص خود را برای منافع قائل می‌شوند - (Connolly, 1994: 46)

47)

با در نظر گرفتن واسطه فلسفه، نقش و جایگاه مفهوم «ارزش» در سیاست‌گذاری عمومی را می‌توان باز هم بیشتر گسترش داد. این استدلال قابل طرح است که چون اصولاً ارزش‌ها در بستر فراگرد سیاست‌گذاری قرار دارند، بنابراین به هنگام طراحی برنامه‌ها و خط‌مشی‌ها به طور صریح یا تلویحی به ارزش یا ارزش‌هایی استناد می‌شود. همچنین، نحوه تعریف مساله، تصمیم‌گیری‌ها و گزینش از میان بدیل‌های موجود، ارزیابی خط‌مشی‌ها همگی به ارزش و تفسیر ذهنی از ارزش‌ها مربوط می‌شود (Smith and Larimer, 2009: 184).

این دو تا آنجا پیش می‌روند که در تعریف «سیاست‌گذاری عمومی» آن را به عنوان ابزاری برای تخصیص و توزیع اقتدارآمیز ارزش‌ها معرفی می‌کنند (Smith and Larimer, 2009: 189)

۲) اصول

اگر بپذیریم که سیاست‌گذاری عمومی را از داورهای ارزشی‌گریزی نیست، آنوقت باید تایید کنیم که فلسفه سیاست‌گذاری عمومی جزء جدایی‌ناپذیر این رشته خواهد بود و از جمله وظایف آن بحث درباره «اصول» سیاست‌گذاری و قواعد رفتاری وابسته به آن است. البته ظاهراً اصول در سیاست‌گذاری عمومی به آسانی قابل تشخیص‌اند؛ اصولی مانند

1 - Critical philosophy

2 - Value ideas

3 - Factual

4 - Evaluative

خصوصی سازی، کاهش تمرکزگرایی، افزایش یا کاهش دخالت دولت ها، نظارت عمومی و مساله افزایش دامنه انتخاب ها. بدون شک، پابندی یا عدم پابندی به اصول مزبور سیاست گذاری های متفاوتی را به بار می آورد و اصلاح سیاست گذاری ها نیز منوط به تغییر یا دگرگون سازی اصول مزبور است. به هر حال، فلسفیدن در قلمرو سیاست گذاری عمومی باید آن قدر منعطف باشد که بتواند، در همین ارتباط، خطوط سیاست گذاری^۱ را مشخص کند. جابجایی در این خطوط طبعاً فرصت ها و چالش های جدیدی را برای سیاست گذاران و فعالان در این عرصه پدید می آورد و می تواند نقطه عزیمت تحول در سیاست گذاری ها قرار گیرد.

اهمیت این موضوع به خصوص در دنیای معاصر به مراتب بیشتر است. یقیناً سیاست گذاری عمومی، مانند سایر رشته ها، نمی تواند این نکته را نادیده بگیرد که ما در جهانی بی یقین زندگی می کنیم. دنیایی که در آن درباره دلایل پدید آمدن مشکلات توافق وجود ندارد، چندگانگی حاکم است و هیچ نظریه، جهان نگری و ایدئولوژی قادر نیست، مدعی شناخت کل واقعیت باشد (۱۴: ۲۰۱۰، Parsons). نمی توان با این واقعیت کنار آمد، مگر آنکه قبلاً به طور فلسفی آن را پذیرفته باشیم.

تحقیق این مهم بدون بازنگری در مفهوم سیاست گذاری میسر نخواهد بود. انواع متغیرها از این مفهوم وجود دارد برای نمونه در یک ارزیابی کلی می توان به این موارد اشاره کرد: سیاست گذاری به مثابه (۱) حیطة عمل (۲) هدف و مقصود کلی برای دست یابی به یک وضعیت مطلوب (۳) پیشنهادی در جهت پیشبرد یک برنامه (۴) حیطة تصمیمات دولت (۵) ایجاد شرایط قانونی لازم جهت قانونی کردن تصمیم گیری ها (۶) برنامه عمل (۷) آنچه دولت ها در عمل می خواهند به آن برسند (7: Kay, 2006). در تمامی این تعریف ها واژه «سیاست گذاری» بر وجود اهداف کلی^۲ یا اصول راهنمون^۳ دلالت دارد (153: Wilson, 2006). به عبارتی، حکومت ها در جریان سیاست گذاری، اولویت ها و بینش های سیاسی خود را در قالب یک رشته خط مشی ها و برنامه های عمل بیان می کنند.

امروزه چالش اصلی در مقابل سیاست گذاری انطباق یافتن با تحولات سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و دگرگونی در مزاج های فلسفی است. با توجه به پیچیدگی این تحولات به این نتیجه می رسیم که سیاست گذاری ها در آینده قادر نخواهند بود به پاسخ ساده و واحدی برای این مسائل دست پیدا کنند. (4: Fenwick and MacMillan, 2010).

این تلقی با روح مدرنیستی حاکم بر اغلب نظریه های سیاست گذاری عمومی منافات دارد. با اینحال، اگر قرار باشد در این زمینه واقعاً اصلاحاتی صورت بگیرد، باید دستکم در

1 - Policy lines

2 - Overall objectives

3 - Guiding principles

برخی مدل‌های موجود تجدیدنظر کرد و اولویت بندی‌ها را تغییر داد. به طور مثال، شاید بهتر باشد که در سیاست گذاری به مدل‌های «رویه ای»^۱ بیشتر توجه شود. زیرا مدل‌های رویه ای قائل به وجود حق انتخاب^۲ های گوناگون هستند و در نمودارهای خود شیوه ای را برای در نظر گرفتن تصمیم‌های بدیل^۳ لحاظ می‌کنند. به علاوه، هدف از استفاده از این نوع مدل‌ها شناسایی موارد فاقد قطعیت و بدیل‌های گوناگون است که این همه با توجه به اقتضاءها و امکان‌های موجود تعیین می‌شوند. همینطور، مدل‌های رویه ای در زمینه انتخاب ارزش‌ها نمرش بیشتری دارند و احتمال انتخاب از میان ارزش‌های متعارض را در نظر می‌گیرند (Shafritz and Borick, 2008: 118).

به طور کلی، پویایی سیاست گذاری‌ها در چارچوب زمانی - مکانی سیاست‌ها چنین حکم می‌کند که امکانیت سیاست‌ها را در نظر داشته باشیم و از آن برای بهبود سیاست‌ها استفاده کنیم (Kay, 2006: 60). در دست یابی به این مقصود به درجه ای ارزش‌ها، تا اندازه ای عقلانیت‌ها و تا حدودی انتخاب‌ها دخیل اند. گذشته از این، تحول در سیاست گذاری‌ها به توجیه عقلانی نیاز دارد.

این توجیه‌های (فلسفی) با استناد به اصولی - مانند رفاه عمومی، خیر عمومی، آزادی و حقوق فردی و غیره - صورت می‌گیرد. بنابراین، فلسفه سیاست گذاری عمومی در هر حال لازم است.

۳) دانش

از سوی دیگر، بازسازی سیاست گذاری عمومی به مولفه «دانش»^۴ ارجاع پیدا می‌کند و صرفاً به اصلاح برنامه‌ها و خط مشی‌ها محدود نمی‌شود. عرصه سیاست گذاری عمومی از «تحلیل سیاست گذاری»^۵ به معنای مجموعه ای از فنون لازم برای برآورد نتایج احتمالی ناشی از اجرای سیاست‌ها یا «ارزیابی برنامه‌ها»^۶ به معنای تحلیل نظام مند فعالیت‌های عمومی و بررسی آثار کوتاه یا بلندمدت این فعالیت‌ها یا «تحلیل تاثیرات»^۷ یا همان برقراری رابطه میان داده - ستانده^۸ و علیت یابی آن فراتر می‌رود (Smith and Larimer, 2009: 144).

1 - Procedural methods
 2 - Options
 3 - Alternative
 4 - Knowledge
 5 - Policy analysis
 6 - Evaluation of programs
 7 - Impact analysis
 8 - Input / out put

به تبع آن نمی‌توان سیاست گذاری را به بررسی پیامدهای اجرای یک سیاست محدود کرد. در عین حال، هم ردیف کردن سیاست گذاری عمومی با «نظریه برنامه ای»^۱ نیز کفایت نمی‌کند. یعنی نمی‌توان گفت، سیاست گذاری قابل تقلیل به یک رشته باورهای زیرین کنش است و این باورها اصولاً تعمیم پذیر نیستند و هر یک به خط مشی یا برنامه به خصوصی باز می‌گردند (Smith and Larimer, 2009: 144).

حتی نمی‌توان به آزمون تجربی سیاست‌ها قانع بود. زیرا هیچیک از این شیوه‌ها نمی‌تواند پاسخ گوی نیازهای معرفتی - روش شناختی برای تحلیل باشد و کلیت فلسفی قضیه را توضیح دهد.

اگر سیاست گذاری عمومی (در ایران) بخواهد، به عنوان یک رشته علمی، انسجام بیشتری داشته باشد، باید بتواند با علوم اجتماعی پیوند قوی تری برقرار کند. البته این امر شاید در بدو امر چندان آسان جلوه نکند، زیرا برقراری ارتباط مشکلات خاص خود را دارد. معمولاً دانشمندان علوم اجتماعی به فقدان «دقت در تحلیل» (نقطه قوت سیاست گذاری عمومی) متهم می‌شوند، در حالیکه دست اندرکاران سیاست گذاری عمومی به تدوین چارچوب روش شناختی تحقیق (نقطه قوت علوم اجتماعی) کمتر تمایل نشان می‌دهند (Anderson, 2003: 2). با در آمیختن عمل گرایی سیاست گذاری عمومی و نظرورزی علوم اجتماعی می‌توان به نقطه تعادل رسید و پیوند میان سیاست گذاری عمومی و روش شناسی‌های علوم اجتماعی را تسهیل کرد.

تحقیق در حوزه دانش نقطه کانونی این تلاقی را تشکیل می‌دهد. به طور متعارف، طبق سیاست گذاری عمومی را در رابطه با مفهوم «کارشناسی»^۲ توضیح می‌دهند.

طبق تعریف، کارشناس سیاست گذاری فردی است متخصص که نه تنها مسائل را به خوبی می‌شناسد، بلکه دقیقاً می‌داند که چگونه مسائل را حل و فصل کند (Fetzer, 1996: 237)؛ اما به شیوه دیگری نیز می‌توان به این موضوع گریست و جایگاه دانش در سیاست گذاری عمومی را بررسی کرد. طبق آن، «دانش سیاست گذاری عمومی» شامل تولید دانش مربوط به سیاست گذاری است. ماهیت این دانش چنان است که در نسبت با امر سیاست گذاری شکل گرفته و تعیین یافته است.

به طور کلی، سیاست گذاری عمومی که در وجه مدرنیستی آن از دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ میلادی رشد و توسعه یافت، از ابتدا به دنبال دست یابی به دانش علمی لازم برای «مدیریت» و «کنترل» بوده است. این امر، به اصطلاح فوکو، بیان گر سلطه قدرت / دانش در

1 - Program theory

2 - Expertness

سیاست‌گذاری عمومی در دوره پس از جنگ جهانی دوم می‌باشد. رسالت «فلسفه انتقادی» در سیاست‌گذاری عمومی شالوده شکنی این درک عادت وارد شده از دانش در سیاست‌گذاری عمومی است. این امری ناگزیر است، چون روایت‌های کلان^۱ از این نوع اعتبار خود را از دست داده اند (Lyotard, 1984: 37).

زیست جهان به مثابه یک بدیل

در مقابل شالوده شکنی تصویرها و بازنمایی‌های رایج برنامه ای در سیاست‌گذاری عمومی و تخیل‌گرایی پنهان موجود در پس آن، باید به امکانات جایگزین اندیشید و صورت بندی جدیدی از رابطه سیاست‌گذاری و زندگی عمومی جامعه ارائه داد. در این مقاله مفهوم «زیست جهان» به عنوان یک جایگزین پیشنهاد می‌شود. به این صورت که با تأمل فلسفی در باب رابطه دانش و زیست جهان و بازتاب این رابطه در زندگی روزمره و سیاست‌گذاری‌ها می‌توان به بازاندیشی در مبانی سیاست‌گذاری عمومی دست یافت. در واقع، ویژگی‌های متمایز زیست جهان در عرصه سیاست و اجتماع به گونه ای است که با محور قرار دادن آن می‌توان پتانسیل‌های جدیدی را برای سیاست‌گذاری ایجاد کرد.

زیست جهان، به مثابه جهان‌های زندگی، قبل از هر چیز، جهان تجربه‌های مشترک است. این جهان که متعلق تجربه من قرار می‌گیرد، در عین حال به گونه ای زیسته می‌شود که به فاعلان شناسایی دیگر نیز تعلق داشته باشد (Mezei, 1995: 95).

زیست جهان نوعی ساختار تجربه مقدم بر علم ایجاد می‌کند و از این لحاظ برای ایده‌ها و نگرش‌ها وجه پیشینی^۲ دارد (Carr, 1987: 215). در واقع، هوسرل با طرح موضوع زیست جهان کوشید از تجربه‌های آغازین مقدم بر دانش‌های بشری پرده بردارد (Levin, 1970: 5). طبق توصیف‌های هوسرل، زیست جهان برای ما یک «جهان آشنا» است. این جهان زندگی روزمره ما را در بر گرفته و نه تنها مبنای دانش‌های مشترک ما را می‌سازد، بلکه به طور پیشینی مبنای تجربه‌های هر روزه ما در یک جهان انضمامی را می‌سازد (Buckley, 1992: 93). با این اوصاف، زیست جهان کتاب‌ها، ماشین‌ها، زبان‌ها، نهادها، قواعد ترافیک، هنجارهای اجتماعی و بسیاری چیزهای دیگر را شامل می‌شود. در عین حال، زیست جهان جنبه پیشانظری^۳ دارد و جهان بی واسطه گی مطلق است (Buckley, 1992: 94).

هوسرل زیست جهان را به صورت جهان مشترک «اذهان» در نظر می‌گیرد. او زیست جهان را یک «ساختار کلی» می‌داند که در آن معانی مشترک ساخته و فرد به صورت پیشینی

1 - Grand narratives

2 - Apriority

3 - Pre - theoretical

به آن وارد می‌شود و صورت‌های آگاهی وی در آن شکل می‌گیرد. زیست جهان هوسرلی حاصل توافق جمعی و نه اجبار است و براساس باورها و در یک چارچوب بیناذهنی شکل می‌گیرد (Husserl, 1970: 108). زیست جهان ابعاد فرهنگی - تاریخی نیز دارد.

در آغاز دیگران مفهوم زیست جهان بسط و گسترش یافت. برای نمونه برگرها در کتاب «ذهن بی خانمان»، زیست جهان را به موقعیت‌های انسانی و نحوه زیست بشر در یک جهان ساختار یافته و دارای معنایی خاص مربوط می‌کنند. این یک جهان اجتماعی و تکوین یافته که به صورت جهان مشترک در پیش روی اذهان ساکنان آن پدیدار می‌شود و به صورت زیستن در واقعیتی نظم یافته به زندگی معنا می‌بخشد (Berger and Berger, 1974: 63). هابرماس نیز زیست جهان را حیطه مناسبات نمادین و ساختارهای هنجارین، جهان معنا و عرصه عمل ارتباطی و تفاهمی می‌داند و آن را در مقابل عناصر اصلی سیستم - یعنی پول و قدرت - قرار می‌دهد. در این حالت، زیست جهان به مثابه مجموعه ای انباشته از الگوهای تفسیری مطرح است. این الگو از طریق زبان سازمان یافته و به طریقی فرهنگی انتقال می‌یابد (Erikson and Weigard, 2003: 47) و در چارچوب آن «فهم مشترک» و «تعریف مشترک» موقعیت حاصل می‌شود (Habermas, 1998: 719).

هر گاه سیاست گذاری بتواند بر تفکر فن سالار^۱ و ابزارانگار^۲ فایق آید، زیست جهان را مبنای قرار دهد و با زندگی واقعی مردم کوچه و بازار پیوند عمیق تری برقرار کند، آنوقت می‌تواند از مخاطره نخبه گرایی و افتادن به ورطه سیاست‌های غیرمردمی نجات پیدا کند. این امر موجب خواهد شد که سیاست گذاران به درک همه جانبه تری از نگاه «مساله محور»^۳ به سیاست گذاری برسند، کثرت گراتر شوند، شفافیت و پاسخ گو بودن را به رسمیت بشناسند، به تفاوت‌ها و چندگانه گی احترام بگذارند و به مردم سالاری گرایش پیدا کنند.

شرط دست یابی به این مقصود آن است که سیاست گذاری عمومی زندگی روزمره را جلدی تر بگیرد. آینده سیاست گذاری عمومی وابسته به این است که تا چه اندازه به تجربه زنده فاعلان در زندگی روزمره توجه نشان می‌دهد. علایق عملی در این رشته، بدون توجه به ایستارهای زندگی روزمره و جهان مشترک ارتباطات بیناذهنی^۴ موجود در زیست جهان به نتیجه مطلوب نخواهد رسید. با توجه به اینکه زیست جهان شامل مجموعه ای تعریف‌ها و مفاهیم پذیرفته و مسلّم دانسته شده است، برنامه ریز می‌تواند به روی این عامل به عنوان یک

1 - Technocratic

2 - Instrumentalist

3 - Problem - oriented

4 - Intersubjective

«سرمایه اجتماعی» حساب کند و از آنچه در طول زندگی روزمره به اعمال و روابط فردی انسجام و جهت می‌بخشد، به خوبی و به طور متناسب استفاده کند.

به طور کلی، با تاکید بر ویژگی‌های زیست جهان و زندگی روزمره می‌توان به جای پی‌گیری سیاست‌هایی که به همگون‌سازی^۱ از بالا و بخش‌بخش کردن زیست جهان گرایش دارند، به روی فهم آگاهی‌ها و دانش‌های مشترک زیست جهان تاکید گذارد و آنرا برای شناخت واقعیت با توجه به آنچه در دسترس فهم عادی اعضای معمولی جامعه قرار دارد، به کار گرفت (۳۳، ۱۳۸۷، لوکمان و برگر).

نفوذ گرایش‌های ساختارگرا، کارکردگرا، اثبات‌گرا، ساختارگرا - کارکردگرا، نتیجه‌گرا و فن‌سالار در سیاست‌گذاری عمومی مانع دست‌یابی به این مقصود بوده است. کاهش محدوده «طرده^۲» و دمکراتیک کردن فرایند تصمیم‌گیری میسر نخواهد شد، مگر آنکه سیاست‌گذاری‌ها رابطه ملموس‌تری با زیست جهان برقرار کنند و به واقعیت‌های زندگی روزمره بی‌اعتنا نباشند. «برگر» و «لوکمان» تا آنجا پیش می‌روند که در مقایسه با سایر واقعیت‌ها، از واقعیت زندگی روزمره به عنوان یک واقعیت «تمام‌عیار^۳» یاد می‌کنند و آن را سزاوار عنوان «واقعیت‌اعلاء» می‌دانند (۳۶، ۱۳۸۷، لوکمان و برگر).

نتیجه‌گیری

در مقاله حاضر به نکاتی درباره سهم فلسفه در تحول سیاست‌گذاری و نقش آن در اصلاح پویایی سیاست‌گذاری‌ها اشاره شد. این نکات نه فقط در سطح انتخاب‌ها و تصمیم‌گیری‌ها، بلکه در سطح روش‌شناختی نیز قابل طرح است. اگرچه پدیده سیاست‌گذاری در وهله نخست با انتخاب اهداف و ابزار سروکار دارد، ولی از زاویه شناخت‌شناسی و روش‌شناختی نیز قابل بررسی است. در این زمینه نقطه ثقل مقاله حاضر به روی دو محور «ارزش» و «دانش» قرار گرفت. به گمانم، هرگونه برخورد بنیادی روشی با سیاست‌گذاری خواه ناخواه باید به دو مولفه ارزش و دانش بپردازد. در واقع، این دو مقوله از جمله مهمترین جنبه‌های فلسفی مباحث مربوط به سیاست‌گذاری عمومی را تشکیل می‌دهند. هرگونه تغییر نگاه نسبت به ماهیت سیاست‌گذاری‌ها و عملکردها و رویه‌های وابسته به آن مستلزم بازنگری در ماهیت ارزش و دانش است. با بسط این موضوع می‌توان به بدیل‌هایی در چارچوب سیاست‌گذاری عمومی دست پیدا کرد. بر همین اساس، در مقاله حاضر رویکردی انتقادی درباره نقش ارزش و دانش در حوزه سیاست‌گذاری و رابطه آن با زیست جهان و زندگی روزمره اتخاذ شد. به

1 - Homogenization

2 - Exclusion

3 - Par excellence

نظر می‌رسد، در این محدوده می‌توان سه شرط «دیویدیتی» و «خوزه لویی مارتی» برای فعال کردن زندگی عمومی را قابل احراز دانست. این سه شرط عبارتند از: ایجاد اشتراک میان اعضای جامعه، واقع‌گرایی و ایجاد انگیزه (Pettit and Marti, 2010: 159).

به هر حال، مطالعات مربوط به سیاست‌گذاری عمومی همچنان درگیر مبارزه برای حل مسائل شناختی و مفهومی خود هستند و به تلاش خود برای غنا بخشیدن و تقویت مفهوم سازی ادامه می‌دهند. در این راستا، عمل‌گرایی^۱ محض راهگشا نیست. کما اینکه تدوین قانون واره^۲ و نظریه‌های عمومی و کلان نیز مشکلات خاص خود را به همراه دارد و با دانش روز همخوانی ندارد. با وجود این، نیاز به توجیه عقلانی سیاست‌گذاری‌ها و تلاش فکری برای تعیین حد و مرز سیاست‌گذاری عمومی و نقد دیدگاه‌های موجود در این زمینه اهمیت خود را همچنان حفظ کرده است. به علاوه سیاست‌گذاری عمومی به مثابه یک دانش نمی‌تواند از بازبینی پیوسته مبانی خود سرباز زند. این چالش بزرگ دانشوران سیاست‌گذاری عمومی در قرن حاضر می‌باشد.

منابع و مآخذ

الف - فارسی

- ۱- برگر، پیتر، لوکمان، توماس (۱۳۸۷)، ساخت اجتماعی واقعیت، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.

ب - انگلیسی

- 2- Anderson, Lisa (2003), *Pursuing truth, exercising power: Social Science and public policy in the twenty - first century*, Now York, Columbia University press.
- 3- Berger, peter. Berger, Brigitte Berger. Kellner, Hansfried (1974), *The homeless mind*, Harmonds worth, Penguin Books.
- 4- Buckley, Philip (1992), *Husserl, Heidegger and the crisis of philosophical responsibility*, Dordrecht, Kluwer Academic publishers.
- 5- Carr, David (1987), *Interpreting Husserl: Critical and comparative studies*, Dordrecht, Martinus Nijhoff publishers.
- 6- Connolly, William (1994), *The terms of political discourse*, Oxford, Blackwell.
- 7- Erikson, Erik. Weigard, Jarle (2003), *Understanding Habermas*, London, Continuum.
- 8- Fenwick, John. Macmillan, Janice (2010), "Introduction", in John Fenwick edited *public management in the post - modern era: Challanges and prospects*, Northampton, Edward Elgar.
- 9- Fetzer, James (1996), "Computer reliability and public policy: limits of knowledge of computer - based systems", in Ellen Fankel Paul and others edited, *Scientific innovation, Philosphy and public policy*, Cambridge, Cambridge university press.
- 10- Habermas, Jürgen (1998), *The theory of communicative action*, Cambridge, polity press, vol 2.
- 11- Haldane, John (2000), *Philosophy and public affair*, Cambridge, Cambridge university press.

1 - Pragmatism

2 - Law - like

- 12- - Heller, Agnes (1987), *Radical philosophy*, oxford, Blackwell.
- 13- - Husserl, Edmund (1970), *The crisis of European sciences*, Evanston, Northwestern university press.
- 14- - Kay, Adrian (2006), *The dynamics of public policy: Theory and evidence*, Cheltenham, Edward Elgar.
- 15- - Levin, David (1970), *Reason and evidence in Husserl's phenomenology*, Evanston, North western University press.
- 16- - Lyotard, Jean - Francois (1984), *The post - modern condition*, Minneapolis, university of Minnesota press.
- 17- - Mezei, Balazs (1995), *World and life - world: Aspects of the philosophy of Edmund Husserl*, Frankfurt, Europaischer velragder wissenschaften.
- 18- - Parsons, Wayne (2010), "Modernism redux: po - mo problems and hi - mo public policy", in John Fenwick edited *public management in the post - modern era: Challanges and prospects*, Northampton, Edward Elgar, pp. 12 - 38.
- 19- - Pettit, Philip. Marti, Jose Luis (2010), *A political philosophy in public life*, Princeton, Princeton university press.
- 20- - Shafritz, Jay. Borick, Christopher (2008), *Introducing public policy*, New York, Pearson Longman.
- 21- - Smith, Kevin. Larimer, Christopher (2009), *The public policy theory primer*, Boudler, west view.
- 22- - Wilson, Richard (2006), "policy analysis and policy advise", in Michael Moran and others edited *the oxford hand book of public policy*, oxford, oxford university press, pp. 152 - 168.